

تفسير احمد

سُورَةُ الْمَسَدِ

Ketabton.com

111

شماره

ترجمه و تفسير سورة «المسد»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدي - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«سُورَةُ مَسَدٍ (الْهَبِ)

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای پنج آیه است.

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ﴿١﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ﴿٢﴾ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ﴿٣﴾
وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ﴿٤﴾ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ﴿٥﴾
وجه تسمیه:

این سوره بدان سبب «مَسَد» نام گرفت که خداوند جلّ جلاله در آخر آن میفرماید:
«فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ».

همچنین این سوره به روایت اکثر مصحاف و تفاسیر به اولین کلمه آن «تبت» معنای «زیانکارباد» نیز نامگذاری کرده اند، زیرا خداوند جلّ جلاله در مطلع آن میفرماید: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ»، ولی در برخی از مصحاف؛ این سوره به نام (ابو لهب) یا سوره (الهب) نیز نامیده شده است. مفسر مشهور جهان اسلام ابوحنیفان اندلسی که از جمله مفسران قرن هفتم می باشد، طوری که یادآور شدیم نام این سوره را «سوره الهب» تذکر داده است که غیر از او، کسی چنین نامی را گزارش نداده است. (ملاحظه شود: (رساله التحرير والتتوير) از ابن عاشور محمد طاهر ۱۹۵۶ نسخه خطی بزبان عربی).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مسد:

(سوره مسد) مکی، داری (۱) رکوع، (۵) پنج آیت، (۲۴) بیست و چهار کلمه، (۸۱) هشتاد و یک حرف، و (۳۴) سی و چهار نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

پیوند و ارتباط سوره مسد با النصر:

پیوند و مناسبت این سوره با سوره ی قبلی (النصر) این است که بعد از هجرت و نصرت و فتح و داخل شدن مردم به دین الله رأس کفار باید از بین برود. به همین خاطر است که این سوره هم ارتباطی تنگاتنگ با سوره ی پیش از خودش یعنی سوره ی نصر دارد، مظهر دیگری از مظاهر فتوحات ربانی برای بندگان از بین بردن سرسخت ترین دشمنان است که در آن عصر ابولهب بوده و در هر عصری این دشمن تنها نام و امکاناتش عوض می شود، اما سرسختی و خصومتی که با دین خدا و اصولاً داخل شدن مردم به دین خدا دارد، تغییر نمی کند.

موضوع سوره مسد:

موضوع اصلی این سوره درباره عاقبت و جزای و تهدید شدیدی است به ابو لهب و خانمش ام جمیل که از سرسخت ترین دشمنان اسلام بودند و هلاک شدن آنان صحبت بعمل آورده، زیرا ابولهب کسی بود که همه کار و بار خویش را رها کرده بود و یک راست مسؤلیت گرفته بود که: کارزار دعوت رسول الله صلی الله علیه و سلم را برهم زند و با تمام توان مانع از ایمان آوردن مردم می گردید. بدین ترتیب الله عزوجل در این سوره او را به آتش سوزناکی در آخرت و عده می دهد که در آن خواهد سوخت. و این

عذاب جزای همسرش نیز خواهد بود زیرا او نیز در این دشمنی و اذیت و آزارها شریک بود.

مهم ترین پیام در سوره مسد:

مهم ترین پیام این سوره را می توان این گونه بیان کرد که مال، مقام و نسبت خانوادگی با پیامبران، نمیتواند مانعی در مقابل خشم خداوند باشد. مانند ابو لهب؛ طوری که او یکی از سران قریش، کاکای پیامبر و صاحب مال و ثروت بود. اما هیچ کدام از اینها برای او کار ساز نبود و هیچ قربی در پیشگاه خداوند برایش ایجاد نکرد؛ و این است وعده الهی: «گرامی ترین شما نزد خداوند با تقوی ترین شما است».

آشنایی با سوره مسد:

این سوره که تقریباً در اوائل دعوت آشکار بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده تنها سوره ای است که در آن حمله شدیدی با ذکر نام نسبت به یکی از دشمنان اسلام و پیامبر صلی الله علیه وسلم در آن عصر و زمان (یعنی ابو لهب) شده است. طوری که در فوق یاد آور شدیم: ابو لهب عداوت خاصی نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم داشت، او و همسرش از هیچ گونه کارشکنی و بد زبانی مضایقه نداشتند. قرآن عظیم الشان با صراحت می فرید: هر دو اهل دوزخند و این معنی به واقعیت پیوست، سر انجام هر دو بی ایمان از دنیا رفتند و این يك پیشگوئی صریح قرآن است.

فضیلت سوره مسد:

در مورد فضیلت سوره، در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمود: «کسی که این سوره را تلاوت کند من امیدوارم خداوند او و ابو لهب را در خانه واحدی جمع نکند» یعنی او اهل بهشت خواهد بود در حالی که ابو لهب اهل دوزخ است. ناگفته پیداست این فضیلت از آن کسی است که با خواندن این سوره خط خود را از خط ابو لهب جدا کند، نه کسانی که با زبان می خوانند ولی ابو لهب وار عمل می کنند.

شان نزول سوره مسد:

از ابن عباس (رض) نقل شده هنگامی که آیه «وانذر عشیرتک الا قربین» نازل شد و پیامبر صلی الله علیه وسلم مأموریت یافت فامیل نزدیک و اقارب خود را انذار کند و به اسلام دعوت نماید (دعوت خود را علنی سازد). پیامبر صلی الله علیه وسلم بر فراز کوه صفا آمد و فریاد زد: «یا صباحاه!» (این جمله را عرب زمانی می گفت که مورد هجوم غافلگیرانه دشمن قرار می گرفت، برای این که همه را باخبر سازند و به مقابله برخیزند) هنگامی که مردم مکه این صدا را شنیدند گفتند: کیست که فریاد می کشد؟ گفته شد: «محمد» است، تعدادی از مردم به دور و پیش آن حضرت صلی الله علیه وسلم جمع شدند.

فرمود: به من بگوئید؛ اگر به شما خبر دهم که سواران دشمن از کنار این کوه به شما حمله ور می شوند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟ در جواب فرمودند: ما هرگز از تو دروغی نشنیده ایم. فرمود: «انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید؛ من شما را در برابر عذاب شدید الهی انذار می کنم» (شما را به توحید و ترک بتها دعوت می نمایم).

هنگامی که ابولهب این سخن را شنید گفت: «زیان و مرگ بر تو باد! آیا تو فقط برای همین سخن ما را جمع کردی؟!» در این هنگام بود که این سوره نازل شد.

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ»: یعنی نابود باد دستهای ابو لهب. (منظور نابودی خود ابو لهب است) در صحیح بخاری و مسلم از سعید بن جبیر رضي الله عنه روایت شده که ابن عباس رضي الله عنهما فرمود: «صَعِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الصَّفَا ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ: يَا صَبَا حَاهُ. فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ فُرَيْشٌ، قَالُوا: مَا لَكَ؟ قَالَ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ الْعَدُوَّ يَصْبِحُكُمْ أَوْ يَمَسِّيكُمْ، أَمَا كُنْتُمْ تُصَدِّقُونِي؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابٍ شَدِيدٍ فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: نَبَأٌ لَكَ! أَلَهَذَا جَمَعْتَنَا؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ». بعضی در اینجا افزوده اند: هنگامی که همسر ابو لهب (ام جمیل) با خبر شد که این سوره در باره او و همسرش نازل شده، به سراغ پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد در حالی که آن حضرت را نمی دید، سنگی در دست داشت و گفت: من شنیده ام «محمد» مرا هجو کرده، به خدا سوگند اگر او را بیایم با همین سنگ بر دهانش میزنم! من خودم نیز شاعرم! سپس به اصطلاح اشعاری در مذمت پیغمبر و اسلام بیان کرد.

خطر ابولهب و همسرش برای اسلام و عداوت آنها منحصر به این نبود، و اگر می بینیم قرآن لبه تیز حمله را متوجه آنها کرده و با صراحت از آنها نکوهش می کند دلائلی بیش از این دارد که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

توضیح ضروری:

نام اصلی ابو لهب «عبد العزی» است، و او از فرزندان عبد المطلب بوده، در اثر سرخ رنگ بودنش به کنیت ابو لهب شهرت یافت، قرآن عظیم الشان بدین خاطر نام اصلی او را ذکر نکرد، که این نام مشرکانه بود. در کنیت ابولهب مناسبتی به لهب جهنم داشت، ابولهب از سر سختترین دشمنان اسلام و از شدیدترین دشمنان رسول الله صلی الله علیه وسلم بود که به آنحضرت اذیت و آزار می رساند. هر گاه آنحضرت محمد صلی الله علیه وسلم مردم را به ایمان دعوت می داد، ابو لهب آنحضرت صلی الله علیه وسلم را تکذیب میکرد. (ابن کثیر).

همچنان مورخین در مورد ابولهب می نویسند که: ابولهب کنیه کسی است که اسم اصلیش «عبد العزّی» است. «عبد العزّی» یعنی بنده ی عزّی. و عزّی نام بت بزرگ قریش بوده است. قریش دارای سه بت مشهوری بودند: لات و منات و عزّی؛ درست مثل ربّ و الله و ملک، آنها هم سه بت بزرگ خود را به این سه اسم می نامیدند.

عبدالعزّی یکی از جمله کاکاهای پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، پیامبر اسلام سه کاکا داشت: عباس، ابوطالب و یکی هم همین عبدالعزّی. ناگفته نباید گذاشت که: او نه تنها کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، بلکه خسر دودختر پیامبر صلی الله علیه وسلم هر یک رقیه و ام کلثوم نیز بشمار می رفت.

ابو لهب که هم کاکا و هم از جمله فامیل پیامبر صلی الله علیه وسلم بشمار می رفت، در دشمنی با او هیچ حد و مرزی را نمی شناخت.

برخی از مفسرین در لقب گزاری «ابولهب» می نویسند: «لَهَب» یعنی شعله ی آتش. اگرچه برخی مفسرین گفته اند که چون سرخ روی بوده این اسم را روی او گذاشتند؛ ولی بعضی دیگر گفته اند که چون آدم خیلی آتش پاره ای بوده و خیلی شیطنت داشته و بسیار آتش افروزی می کرده است، بناءً این اسم را برایش انتخاب نمودند.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ مَسَدٍ «الْهَب»

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

ترجمه مختصر:

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» (۱) «شکسته باد دو دستان ابو لهب و (ابو لهب) و مرگ بر او».

«مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ» (۲) «دارائی و آنچه را به دست آورده است سودی بدو نمی رساند».

«سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ» (۳) «زوداست که وارد آتشی شعله ور شود».

«وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (۴) «و زنش (نیز به دوزخ در می آید. نکوهش می کنم) آن هیزمکش را».

«فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ» (۵) «در گردن او ریسمانی از لیف خرماست».

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَبَّتْ»: نابود گردید، بریده شد، زیانبار گشت. چون در معنی دعا و نفرین است، به مضارع معنا می شود: نابود باد، بریده باد، مرگ باد! «... وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ» نیرنگ فرعون جز نابودی [خود] نبود. (مؤمن/۳۷).

«يَدَا أَبِي لَهَبٍ»: دو دست ابولهب. تسمیه کلّ به اسم جزء است و مراد از دست، ذات او است (ملاحظه شود: جزء عمّ شیخ محمّد عبده). ابولهب کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم بود و سرسخت ترین دشمنان آن حضرت بشمار می آمد. دائماً او و همسرش امّ جمیل بر ضدّ اسلام و برای اذیت و آزار مسلمین در تلاش و تکاپو بودند.

«مَا أَغْنَىٰ»: بی نیاز نکرد، سود نبخشید. «سَيَصْلَىٰ» (صلی): به زودی به آتش داخل خواهد شد و بدان خواهد سوخت (نساء / ۱۰، ابراهیم / ۲۹، اسراء / ۱۸). «ذَاتَ لَهَبٍ»: دارای زبانه کش، مشتعل و فروزان (مرسلات آیه: ۳۱).

«الْحَطَبِ»: هیزم. «جِيدٌ»: گردن. «حَبْلٌ»: ریسمان، طناب. «مَسَدٍ»: ریسمان به هم تابیده از لیف خرما و غیره. این آیه حال است و کنایه از تحقیر چنین شخصی است. این سرنوشت نه تنها برای ابولهب و امّ جمیل است و بس، بلکه هرکه با قرآن مخالف باشد و مانع رواج و رسوخ احکام آن در جهان گردد، در دوزخ قرین و همدم آنان خواهد گشت.

یادداشت:

أبولهب فرزندی به نام لهب نداشت ولی شاید به خاطر سرخی روی اش او را أبولهب می گفتند.

تفسیر سوره:

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» (۱):

یعنی دو دست ابو لهب هلاک و نابود گردید؛ مقصود عملش است. یعنی عملش نابود شد. علمای بلاغت میگویند: در يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ مجاز مرسل به کار گرفته شده؛ یعنی جزء اطلاق گردیده اما از آن کل مورد نظر می باشد لذا معنی این است: هلاک باد خود ابو لهب با تمام وجود خویش. این جمله نفرینی است علیه وی.

مفسیرین می نویسند که: «و هلاك شد» این جمله، خبری است از بارگاه خدای سبحان بعد از نفرین علیه وی. گفتنی است که تعبیر از هلاکت ابولهب به صیغه ماضی، مقید حتمی بودن وقوع هلاکت و زیانکاری وی می‌باشد و چنان هم شد زیرا ابولهب دنیا و آخرت را باخت.

با توجه به شرارت ها، ماجراجوی ها، فتنه انگیزی های ابولهب و نقش او در تحریک احساسات مردم علیه پیامبر صلی الله علیه وسلم است که این سوره در باره او و زنش نازل گردید، تقبیح عملکرد شنیع آن طی سوره مستقل نشان می دهد که آنها بدترین و زشت ترین نقش را در مخالفت با پیامبر صلی الله علیه وسلم بازی کرده اند. **تَبَّتْ** یعنی بریده باید. **يَدًا**، و در واقع «**یدان**»، یعنی دو دست؛ دو دست ابو لهب. **وَتَبَّتْ** و بریده شد و بریده باد. منظور از «**ید**» چیست؟ منظور «**ید**» تنها همین انگشتان همین دست و انگشتان است، درحالیکه در قرآن «**ید**» به معانی دیگری هم آمده است؛ مثلاً میگوید «**يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**» (سوره فتح: ۱۰) دست خدا بالای دست هاست. یعنی چه؟ برای الله که نمی توان دست قایل شد. یا در جای دیگر می گوید: «**بِيَدِكَ الْخَيْرُ**» (سوره آل عمران آیه ۲۶) ما هم وقتی تعبیر می کنیم که مثلاً خدایا خیر و نیکی به دست تو است، یعنی در قدرت تو است. پس، **يَد** در اینجا به معنای قدرت است. یا **قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ** (آل عمران: ۷۳) فضل به دست خداست. یا **بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ** (مؤمنون ۸۸) سر رشته و فرمانروایی هر چیز به دست خداست. یا به آن که از آیات پروردگارش روی گردانده است میگوید: **مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ** (سوره كهف ۵۷) همان است که با دو دستش از پیش فرستاده است، یعنی پیش از آنکه در آخرت نزد الله حاضر شود، درحالیکه ما خیلی کارهامان با فکر و زبانمان است، نه با دستمان. پس «**ید**» در این موارد مجاز است. یا یک جا می گوید که «**بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ**» (سوره بقره ۲۳۷) یعنی کسی که اختیار زنا شویی به دست اوست. مثلاً دختر و پسر یا خودشان از دواج می کنند یا به واسطه‌ی کسی که عقد و نکاح آنها به دست اوست.

در این سوره هم منظور از «**دست**»، دست مادی ابو لهب نیست؛ بلکه دست در اینجا به صورت مجاز به کار رفته و نماد قدرت و نیروست؛ یعنی آن نیروی شرک، نیروی مخالفت، نیروی دشمنی، که مقابله می کند با پیامبر و می خواهد اسلام را نابود کند، آن نیروی منفی که در برابر نهضت و انقلاب اسلام صف‌آرایی کرده است، این نیرو بریده باد، مقطوع باد. و این در حقیقت شعار است، وگرنه الله که شعار نمی دهد. روشن است که اگر الله بخواهد یقیناً چنین خواهد شد. اگر او اراده کند، کافران و دشمنان اسلام مقطوع خواهند گشت و لازم نیست خدا آنها را نفرین کند. این ما انسان ها هستیم که شعار می‌دهیم و شعار انسان‌ها تمایلات قلبی شان را نشان می دهد. مرگ بر فلان، زنده‌باد فلان، اینها نشان دهنده‌ی خواسته‌های يك ملت است؛ ولی خدا که ضرورت ندارد شعار بدهد. اگر الله می‌خواست، جان ابولهب را می گرفت و دیگر لازم نبود دستش را ببرد یا نفرینش کند.

در هر حال، این پیام الهی است که فکر و عمل ابو لهب های زمانه به نتیجه نخواهد رسید. بریده باد دست خیانت‌کاران؛ بریده باد نیروی متجاوزان و ظالمان. این در واقع خواست و اراده الهی است. قانونی است که در جهان نافذ و ساری است.

سیرت نویسان می نویسند: که ابو لهب در همسایگی پیامبر صلی الله علیه وسلم زندگی می کرد، و همواره او را آزار و اذیت می داد، در اثنائیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در موسم حج نزد کاروانی میرفت و آنرا بسوی خدا دعوت می کرد، ابو لهب به عقبش نزد کاروان می رفت و می گفت: حرف های او را باور مکنید، او از دین آبا و اجداد خود بغاوت کرده، در گگو است، در پی آن است که شما را از معبود اصلی تان، لات و عزی بازدار و گمره کند.

«مَا أَعْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ» (۲):

او به اِتکای چه چیزی با پیامبر دشمنی و کین تیزی می کرد؟ به اِتکای اینکه انسان ثروتمندی است؛ او به تناسب زمانه‌ی خودش میلیونر بود. اما با همه مال و ثروت و موقعیت اجتماعی اش، و به تعبیر قرآن مکتسباتش، بالاخره به کجا رسید و چه کرد؟ نه دارایی اش و نه موقعیتش در جامعه نتیجه‌ای نداد و او را بی‌نیاز نکرد. انسان ها فکر می کنند که اگر ثروتمند و قدرتمند باشند و پست و مقامی داشته باشند، اینها حمایتشان خواهد کرد. خیال می کنند به اِتکای مال و موقعیت، هر کاری دلشان بخواهد می‌توانند بکنند. به آنهاست که می فرماید اینها هیچ کدام شما را بی‌نیاز نخواهد کرد و به دردتان نخواهد خورد و مشکلی را از شما حل نخواهد کرد.

ابن زید (رض) روایت می کند که روزی ابو لهب از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: اگر دینت را قبول کنم چه امتیازی را بدست خواهم آورد؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: همان چیزیکه سایر مؤمنان به آن نایل می شوند. ابولهب گفت: گویا هیچ امتیازی نسبت به دیگران نخواهم داشت؟!

پیامبر اسلام فرمود چه چیزی بیش از آن خواستاری؟! ابو لهب خشمگین شد و گفت: «تبا لهذا الدین تبا» آن اکون وهولا ءسوائی»: خاک بر سر این دین، نابود باد دینی که من و اینها را برابر می خواند.

«وَمَا كَسَبَ» تمام دارایی های وی چه مال و چه فرزند. «وَمَا كَسَبَ» را برخی از مفسران به معنای درآمد گرفته اند، یعنی سودی که او از دارایی خود به دست می آورد، کسب او بود. برخی دیگر از مفسران فرزندان و اولاد را از آن مراد گرفته اند، چراکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است، فرزندان آدم هم از جمله ی کسب او هستند. [ابوداود، ابن ابی حاتم] این هر دو معنا با فرجام ابولهب مناسبت دارند، چراکه هنگامی که او مبتلا به مریضی ساری شد، مال او هم به درد او نخورد و اولادانش هم او را به حال خودش واگذاشتند تا در بی کسی بمیرد.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم قوم خود را از عذاب خدا ترسانید، ابو لهب گفت هر آن چه این برادرزاده ی من می گوید اگر بر حق باشند، من مال و فرزندان زیادی دارم آنها را صرف نموده خودم را نجات می دهم، براین گفته او آیه «مَا أَعْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ» نازل گردید، یعنی وقتی که او به عذاب الهی گرفتار گردید، فرزندان او حتی موفق نشدند که جنازه ی او را با احترام دفن کنند. این گونه مردم تنها در مدت چند سال پیشگویی ای را که درباره ی ابولهب در این سوره صورت گرفته بود، دیدند که تحقق یافته است.

یادداشت:

مال: همه‌ی چیزهایی که مطلوب و محبوب انسان هستند، یعنی انسان از روی فطرت آنها

را دوست دارد. اصل کلمه‌ی مال از میل گرفته شده، یعنی انسان به طرفش میل دارد و جاذبه‌ی خاصی در آن است؛ پس محبت مال چیزی فطری و طبیعی است و دین، ما را از جمع مال و استفاده از مال و امکانات نهی نکرده است، اما ما را از مال‌اندوزی و مال‌پرستی به شکلی که مال همه چیز انسان شود و ملاک ارزشیابی ما برای کسب و درک ارزش‌ها قرار بگیرد، منع کرده است. چرا فرمود «مَالُهُ وَمَا كَسَبَ»؟ چون ماکسب غیر از ماله است، مال آن چیزی که موجود است و نیازی به تحصیل ندارد اما ما کسب غیر موجود است و کسب می‌شود، خداوند در رابطه با آینده برای اطمینان خاطر اهل ایمان می‌فرماید: آنچه اکنون موجود است و در اختیار رأس کفر قرار دارد و آنچه در آینده به او خواهد رسید، هیچ مشکلی از او را حل نخواهد کرد، چنانکه انسان مؤمن هرگز احساس بی‌ارزشی و کم‌ارزشی و حقارت نمی‌کند.

«سَيَصْلَى نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ» (۳):

یعنی: به زودی ابولهب در آتشی سخت شعله ور و برافروخته که پوستش را می‌سوزاند، عذاب می‌شود که آن آتش، آتش جهنم است. در آتشی ذَاتَ لَهَبٍ؛ آتشی که دارای شعله و زبانه است. در واقع هیماه‌ای است از آتش. اسمش «ابولهب» است و سرنوشتش هم «ذات لهب». با هم تناسب دارند. در آتش افروز بودی، سرنوشتت هم آتشی است که خودت به پا کرده‌ای. هر کس هر چه را کشت کند، همان را درو می‌کند. کسی که در زندگی آتش به زندگی مردم زده، با ظلم و ستمش، و با شکنجه‌هایی که کرده و مفسدی که در دنیا مرتکب شده و آتش به جان و مال مردم زده، طبیعتاً سرنوشتش جز این خواهد بود.

«وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (۴):

«و زنش» نیز به آن آتش در می‌آید، همان که «هیزم‌کش است» «حَمَّال» یعنی کسی که باری را حمل می‌کند.

«حَمَّالَةَ الْحَطَبِ»: هیزم‌کش، کنایه از سخن چینی و فتنه انگیزی است که که با برافروختن آتش کینه‌توزی و دشمنانگی در میان مردم، خرمن محبت و مودت آنان را آتش می‌زند، و رشته دوستی و رابطه خویشاوندی همگان را می‌گسلاند. و نیز استعاره‌ی تمثیلی از فتنه انگیزی کسی است که چوب را روی آتش می‌گذارد، تا برافروخته و شعله‌ور شود. (اسراء/ شرح و بیان آیه‌های ۴۵ تا ۴۸). گویند: «ولم یمش بین الناس بالحطب الرطب»: فلانی در میان مردم به سخن چینی و آشوبگری نپرداخت. «وَأَمْرَأَتُهُ» همسرش: ام جمیل. «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» یعنی خار و خاشاک. مؤرخان می‌نویسند: از اینکه خانه‌ی ابولهب با خانه‌ی پیامبر گرامی دیوار به دیوار بود، زنش پشته‌ی خار و هیمه را می‌آورد، سپس آنها را برای اذیت و آزار کردن رسول الله صلی الله علیه و سلم در راه ایشان قرار می‌داد. از این رو به او هیزم‌کش گفته شده است. سعید بن جبیر هم می‌گوید که کسی که گناه بر خود بار می‌کند، درباره‌ی او به طور محاوره می‌گویند: (فلان یحطب علی ظهره). «فلانی بر پشت خود هیزم بار می‌کند.» پس حمالة الحطب به معنای حمل کننده‌ی بار گناهان است.

زن ابو لهب، ام جمیل دختر حرب خواهر ابوسفیان بود و از جمله شاعران زن بشمار می‌رفت طوریکه گفتیم: که خاها و سرگین‌ها را برگرفته و آنها را شبانه بر راه رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌افکند. یا مراد این است که زن ابو لهب با برداشتن گناهان سنگینی که به سبب دشمنی با رسول الله صلی الله علیه و سلم و واداشتن شوهرش بر آزار

ایشان بر دوش گرفته است، هیزم جهنم را بر می‌دارد. یا این تعبیر، کنایه از سخن چینی اوست که برافروزنده خصومت و دشمنی در میان مردم است.

اصطلاح معروفی داریم: بعضی‌ها به آتش فتنه دامن می‌زنند و بعضی‌ها هم هیزمش را می‌آورند و سوختش را فراهم می‌کنند. ام‌جمیل، از روی حسادت که در بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم وجود داشت، شوهرش را در دشمنی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم تحریک می‌کرد. پس، شوهر آتش افروز است و آتش دشمنی را دامن می‌زند و شعله‌ی آن را تیزتر و تندتر می‌کند، و زن او هم آتش بیار معرکه است.

یادداشت:

«وَأَمْرَأَتُهُ»: زن او، اشاره به نقش آفرینی مثبت و یا منفی زنان در تاریخ دعوت بشریت دارد. یعنی زنان هم می‌توانند معاون خیر باشند و هم معاون شر. در طول تاریخ، حتی در عصر جاهلیت، زن صاحب نقش بوده؛ حال ما چگونه می‌توانیم این نقش را کنار گذاشته و بگوئیم زنان در جامعه هیچ‌کاره هستند. آنها می‌توانند دعوتگر به سوی خیر باشند، مؤید خیر و اهل خیر و یا مؤید شر و اهل شر باشند. که نمونه بارز اش در همین سوره‌ی مسد است.

«فِي جِدِّهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ» (۵)

«بر گردنش طنابی از لیف خرماست» مسد: لیفی است که از آن ریسمان بافته می‌شود. و یا هم ریسمانی که با آن هیزم می‌کشید، طنابی از لیف خشن می‌شود و طوق گردنش می‌گردد. توسط آن آتش دوزخ بر او زبانه می‌کشد، گلپوش را فشار می‌دهد و او را به سوی دوزخ می‌کشانند.

نقل است که زن ابولهب گردن‌بند فاخری از جواهر داشت و گفت: سوگند به لات و عزی که آن را در دشمنی محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم به مصرف می‌رسانم! لذا آن گردن‌بندش در روز قیامت ریسمانی برتافته از زنجیرهای آتش می‌شود. ملاحظه می‌کنیم که الله سبحان و تعالی عذابش در آخرت را به همان هیأت و حالتی که در دنیا داشت، تصویر می‌کند زیرا عذاب آخرت از جنس عمل مجرم و هماهنگ با جرم وی است.

سیرت نویسان می‌نویسند که: بعد از نزول این سوره ام‌جمیل زن ابو لهب سنگی را در دست گرفته نزد ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه در مسجد الحرام رفت و در آن حال ابوبکر رضی‌الله‌عنه در معیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم بود. پس به ابوبکر رضی‌الله‌عنه گفت: به من خبر رسیده است که رفیقت مرا هجو نموده است، اینک آمده‌ام که با او چنین و چنان کنم! اما خداوند متعال دیدگان وی را از دیدن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم کور ساخت و هر چه به این سو و آن سو نگریست، ایشان را ندید.

ابوبکر رضی‌الله‌عنه از وی پرسید: آیا کسی را همراه من می‌بینی؟ ام‌جمیل گفت: آیا مرا مسخره می‌کنی؟ من جز تو هیچ‌کس دیگر را همراهت نمی‌بینم!

علماء فرموده‌اند: این سوره معجزه‌ای آشکار و دلیلی روشن بر نبوت آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم است زیرا خداوند جلّ جلاله با نزول: سَيَصْلَى نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ ... قاطعانه خبر داد که ابو لهب و زنش ایمان نمی‌آورند و سرنوشت آنها در دنیا و آخرت باشقاوت‌گره خورده است پس بر طبق این خبر، هیچ‌یک از این دو نفر نه در ظاهر و نه در باطن، نه آشکار و نه در خفا ایمان نیاوردند.

«جید»: گردن، گردنی که لطیف و نازک و زیباست که همان گردن زنان است و هم سر سینه زنان را می گویند که جای آرایش و از جمله گردن بند انداختن است؛ جای زیب و زیور انداختن زنان را نیز می گویند. پس منظور گردن نیست، چون گردن را «عُنُق» میگویند یا «رَقَبَه». بعضی ها گفته اند مراد این است که در قیامت ریسمان در گردنش می آویزند. این زن، برعکس طبیعت زنانه، طبیعت خشن در وجودش غلبه دارد و به جای عواطف و احساسات رقیق و لطیف، حالت خشن و دشمنانه در او وجود دارد. به اصطلاح، «جید»، که در وجود او باید جای تزیین و زینت باشد، که در واقع همان مهر و عاطفه‌ی زنانه است، به جای آن، احساسات خشن و آتشین و شرار نفرت و کینه در آن است.

«جبل»: ریسمان ضخیم، اما ریسمانی که از پوست درخت خرما یعنی مسد است. ریسمانی که خود ضخیم است و از پوست درخت خرما هم بافته می شود که ضخامت و زبری اش را بیشتر می کند. (در اینجا مقصود بندی است که مشتعل می گردد و اسارت و خواری و مزید عذاب او را می رساند.)

هم چنین کلمه «مَسَد» در آیه مبارکه، برای تحقیر و بی ارزش کردن و به خشم آوردن ابولهب و زن او و امثال آنهاست در جهت آزار رساندن به پیامبر خاتم و نافرمانی از دستورات کتاب آسمانی و بی ادبی به ساحت پاک دین خدا در هر عصر و دورانی.

آیا واقعاً دست های ابو لهب بریده شد؟

در آیه اول این سوره آمده است: **«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ»** «شکسته باد دو دستان ابو لهب و (ابو لهب) و مرگ بر او». منظور آیه متبرکه چیست؟ آیا دستان اش واقعاً بریده است و یا خیر؟

امام بخاری با عده ای از محدثین از حضرت ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت: **«لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» وَرَهْطَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ، خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى صَعَدَ الصَّفَا، فَهَتَفَ: «يَا صَبَاحَاهُ»، فَقَالُوا: مَنْ هَذَا الَّذِي يَهْتَفُ؟ قَالُوا: مُحَمَّدٌ، فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ، فَقَالَ: «يَا بَنِي فَلَانٍ، يَا بَنِي فَلَانٍ، يَا بَنِي فَلَانٍ، يَا بَنِي عُبَيْدِ مَنَافٍ، يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»، فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ، فَقَالَ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ حَيْلًا تَخْرُجُ بِسَفْحِ هَذَا الْجَبَلِ، أَكُنْتُمْ مُصَدِّقِي؟» قَالُوا: مَا جَرَّبْنَا عَلَيْكَ كَذِبًا، قَالَ: «فَأِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ»، قَالَ: فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبَّ لَكَ أَمَا جَمَعْتَنَا إِلَّا لِهَذَا، ثُمَّ قَامَ فَتَرَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَقَدْ تَبَّ». (بخاری ۴۹۷۱، مسلم ۲۰۸، بیهقی در «دلایل» ۲ / ۱۸۱ و ۱۸۲ و بغوی در «تفسیر» ۳ / ۴۰۰ و ۴۰۱)**

یعنی: زمانیکه این آیه مبارکه (۲۱۴ سوره شعراء) **«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»** (ای پیامبر! بستگان نزدیکت را هشدار ده)، نازل شد؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم از خانه خود بیرون رفت و به کوه صفا بالا رفتند سپس به فریاد بلند چنین ندا در دادند: یا صباحاه! (عرب زمانی این جمله را می گفت که دشمن به شکل غافلگیرانه بر او تهاجم می کرد، تا این که همه باخبر شوند و دست به مقابله بزنند) چون قریش این ندا را شنیدند، از یک دیگر پرسیدند که این صدا و فریادگر کیست؟ پاسخ داده شد که: محمد است. پس ندا را اجابت گفتند و پیرامون ایشان گرد آمدند. آن گاه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم خطاب به آنان فرمودند: هان ای بنی فلان! هان ای بنی فلان! هان ای بنی فلان! هان ای بنی عبد مناف! هان ای بنی عبدالمطلب! (و به این ترتیب، اقوام مختلفی از قبیلہ قریش را

یکی یکی نام بردند) پس همه آنان سراپا گوش گردیدند تا بشنوند که محمد صلی الله علیه وسلم چه سخنی به این پایه از اهمیت دارد که فریادکنان همه را برای آن فراخوانده است. سپس خطاب به آنان فرمودند: آیا اگر به شما خبر بدهم که سپاهی از سواران از کناره این کوه بیرون می‌آیند و بر شما می‌تازند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟ همه یکصدا گفتند: ما تاکنون از تو دروغی را تجربه نکرده‌ایم (بلکه تو را به راستگویی می‌شناسیم). فرمودند: پس اینک من پیش از پیش از عذابی سختی که شما در آن می‌افتید آگاه و هشدار می‌دهم. در این اثنا ابو لهب گفت: هلاکت باد بر تو! آیا برای این کار ما را گردآورده‌ای؟! به گفتن همین کلام محل را ترک کرد و رفت. همان بود که: پروردگار با عظمت سوره مسد را نازل فرمود: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ...».

ابو لهب جهنمی است!

در این شک وجود ندارد که کفار و مشرکین وارد دوزخ می‌شوند، اینک قرآن کریم و رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به دوزخی بودن بعضی افراد مشخص به ما خبر داده‌اند که از جمله آنها فرعون زمان حضرت موسی علیه السلام است: پروردگار با عظمت در (سوره هود آیه: ۹۸) میفرماید: «يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ» (فرعون در روز قیامت در پیشاپیش قوم خود بوده (و ایشان را به سوی آتش دوزخ رهبری خواهد کرد، همان گونه که در دنیا آنان را به سوی کفر و گمراهی رهبری می‌کرد) و ایشان را به آتش دوزخ می‌اندازد. چه بد جایگاهی که بدان وارد می‌شوند!).

و از جمله‌ی آنان همسر نوح و همسر لوط هستند. «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوْحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يَغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ» (سوره التحريم: ۱۰) (خداوند از میان کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده است. آنان در حباله نکاح دو تن از بندگان خوب ما بودند و (با ساخت و پاخت با قوم خود، و گزارش اسرار و اخبار بدیشان) به آن دو خیانت کردند و آن دو نتوانستند در پیشگاه الهی کمترین کاری برای ایشان بکنند و (آنان را از عذاب خانمانسوز دنیوی، و سخت کمرشکن آخروی نجات دهند. به هنگام مرگ توسط فرشتگان بدیشان) گفته شد: به دوزخ درآئید همراه با همه کسانی که بدان در می‌آیند.) و یکی دیگر از جمله کسانی که اهل دوزخ هستند، ابو لهب و همسرش می‌باشند. طوریکه تفصیل آن در سوره (الْمَسَد ۱-۵) آمده است.

همچنان یکی دیگر از جمله این افراد عمرو بن عامر خزاعی است. رسول الله صلی الله علیه وسلم او را در حالتی دید که روده‌هایش را در دوزخ می‌کشند. (روایت این حدیث صحیح است. و بخاری و مسلم آن را تخریج کرده اند.) از جمله این افراد قاتل عمار بن یاسر است. در معجم طبرانی با سند صحیح از عمرو بن عاص و از فرزندش روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قاتل عمار و سالبه فی النار» (صحیح الجامع (۴/۱۱۰) شماره ۴۱۷۰)

قیامت و موضوع سؤال و جواب از آنها:

در مورد اینکه آیا در روز قیامت از کفار هم سؤال و جواب بعمل می‌آید و یا خیر، علماء نظریات مختلفی و متفاوتی دارند:

شیخ الاسلام ابن تمیہ رحمہ اللہ می فرماید: متأخرین از پیروان امام احمد رحمہ اللہ و... در این مسالہ اختلاف نظر دارند، آنهایی کہ معتقد بہ محاسبہ کفار نیستند عبارتند از: ابوبکر عبدالعزیز، ابوالحسن تمیمی، قاضی ابویعلی و غیره و گروه دوم کہ معتقد بہ محاسبہ کفار هستند عبارتند از: ابو حفص برمکی، ابوسلیمان دمشقی و ابوطالب. (مجموع فتاوی شیخ الاسلام - ۳۰۵/۴).

اما حرف حق همین است کہ کفار مورد محاسبہ قرار خواهند گرفت و اعمال آنها وزن خواهد شد، آیات ذیل شاهد و گواہ صحت این مدعا میباشد.

پروردگار با عظمت در: «(سوره القصص: ۶۲) می فرماید: «وَيَوْمَ يَنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ». (روزی (را خاطر نشان ساز که) خدا ایشان را فریاد می دارد و می گوید: شریکی که برای من گمان می بردید کجایند؟! (ای مشرکان! حالا که حجاب ها و پرده ها کنار رفته اند و هنگامه حساب و کتاب و گرفتاری و درماندگی است، بگوئید بنها و خداگونه های انس و جنی که می پنداشتید و می پرستیدید بیایند و شما را از عقاب و عذاب آفریدگار برهانند).

«وَيَوْمَ يَنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ». (سوره القصص: ۶۵) (خاطر نشان ساز) روزی را که خداوند مشرکان را فریاد می دارد و می گوید: به پیغمبران چه پاسخی دادید؟).

«فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ * نَارٌ حَامِيَةٌ» (سوره القارعة: ۶ - ۱۱) (کسی که ترازوی (حسنات و نیکیهای) او سنگین باشد. او در زندگی رضایت بخشی بسر می برد. و اما کسی که ترازوی (حسنات و نیکی های) او سبک شود. مادر (مهربان) او، پرتگاه (ژرف دوزخ) است (و برای در آغوش کشیدن او، دهان خود را به سویش باز کرده است). تو چه می دانی، پرتگاه دوزخ چیست و چگونه است؟! آتش بزرگ بسیار گرم و سوزانی است).

«وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ * تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارَ وَهُمْ فِيهَا كَالْحُوتِ * أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ» (سوره المؤمنون: ۱۰۳ - ۱۰۵) (و کسانی که سنجیده های (اعمال و اقوال دنیوی) ایشان، سبک و بی ارزش باشد، اینان (عمر خود را باخته و) خویشتن را زیانمند نموده اند و در دوزخ جاودانه خواهند ماند. شعله های آتش دوزخ صورتهای ایشان را فرا می گیرد، و آنان در میان آن، چهره در هم کشیده (و پریشان و نالان) بسر می برند. (خداوند خطاب بدیشان می گوید: مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما آنها را دروغ می نامیدید؟!)).

اما در مورد اینکه چرا کفار مورد محاسبه و سؤال قرار می گیرند حال آنکه اعمال آنها به هدر رفته و باطلند؟ در پاسخ به این سؤال جوابهای متعددی بشرح زیر داده شده است:

1 - اقامه حجت بر آنها و اظهار عدل الهی در خصوص آنان، خداوند بیش از هرکسی عذر را می پذیرد. او عادل مطلق است، روی این حساب کفار را مورد سؤال و محاسبه قرار خواهد داد و آنان را نسبت به اسناد و مدارکی که حاوی اعمال آنها هستند، آگاه می سازد و میزان را مطابق با بزرگی گناهان و بدی اعمال آنها ظاهر می سازد. «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ حَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ». (سوره الأنبياء: ۴۷) (و ما ترازوی عدل و داد

را در روز قیامت خواهیم نهاد، و اصلاً به هیچ کسی کمترین ستمی نمی شود، و اگر به اندازه دانه خردلی (کار نیک یا بدی انجام گرفته) باشد، آن را حاضر و آماده می سازیم و سزا و جزای آن را می دهیم و بسنده خواهد بود که ما حسابرس و حسابگر اعمال و اقوال شما انسانها باشیم.

«وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يَعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا». (سوره الكهف: ۴۹) (و کتاب (اعمال هر کسی، در دستش) نهاده می شود (و مؤمنان از دیدن آنچه در آن است شادان و خندان می گردند) و گناهکاران (کفر پیشه) را می بینی که از دیدن آنچه در آن است، ترسان و لرزان می شوند و می گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را رها نکرده است و همه را برشمرده است و (به ثبت و ضبط آن مبادرت ورزیده است. و بدین وسیله) آنچه را که کرده اند حاضر و آماده می بینند. و پروردگار تو به کسی ظلم نمی کند. (چرا که پاداش یا کیفر، محصول اعمال خود مردمان است).

امام قرطبی می فرماید: خداوند در دنیا و آخرت مخلوق را بمنظور اتمام حجت و اظهار حکمت مورد محاسبه و سؤال قرار میدهد. (تذکره: ۲۲۵)

2 - خداوند (ج) به منظور توبیخ و تنبیه، آنها را مورد محاسبه قرار می دهد. حضرت شیخ الإسلام ابن تمیمه می فرماید: هدف محاسبه نشان دادن اعمال کفار به کفار و تنبیه در برابر آن اعمال است و هدف دیگر موازنه، نیکی در برابر بدی است، اگر منظور خداوند از محاسبه معنی اول باشد، قطعاً آنها در برابر این گونه اعمال محاسبه خواهند شد.

و اگر منظور معنی دوم است و مقصد محاسبه این باشد که آیا کفار اعمال نیکی دارند که در برابر آن مستحق بهشت شوند، این یک خطای آشکار است. (مجموعه فتاوی: (۳۰۵/۴)). و این تنبیه و تهدید در نصوص زیادی مطرح شده است: «وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَي رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ». (سوره الأنعام: 30) (اگر آنان را ببینی بدان هنگام که در پیشگاه (دادگاه عدل) پروردگارشان نگاه داشته شده اند (خواهی دید که چه حال بد و وضع تباهی دارند، و خداوند بدیشان) میگوید: آیا این (چیزهائی را که می بینید و دامنگیرتان است) حق نیست؟! می گویند: بلی به پروردگارمان سوگند! (حق است. آن گاه خداوند باز بدیشان) میگوید: پس به سبب کفری که می ورزیدید عذاب (دوزخ) را بچشید).

«يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَافِرِينَ». (سوره الأنعام: ۱۳۰) (در آن روز خداوند بدیشان میگوید: ای جنیان و ای انسانها! آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات (کتابهای آسمانی) مرا برایتان بازگو نکردند و شما را از رسیدن بدین روز (و روبرو شدن در آن با خدا) بیم ندادند؟ (پس چگونه این روز را فراموش کردید و در تکذیب آن کوشیدید؟ در پاسخ) می گویند: ما علیه خود گواهی می دهیم (و اقرار می کنیم که پیغمبران آمدند و آئین خدا را تبلیغ کردند و ما را از قیامت ترساندند، ولی ما ایشان را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند چیزی را از سوی خود نفرستاده است و جز زندگی این جهان، زندگی دیگری وجود ندارد. بلی) زندگی جهان، آنان را گول زد و

(به خود مشغول داشت و امروز جز اعتراف چاره‌ای ندارند و) علیه خود گواهی می‌دهند (و می‌گویند) که ایشان کافر بوده‌اند (و مستحقّ عذاب جاویدان و خوفناک یزدانند).

«وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ * وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ». (سوره الشعراء: ۹۱-۹۲) (و دوزخ برای گمراهان آشکار گردانده می‌شود. و بدیشان گفته می‌شود: کجا هستند معبودهائی که پیوسته آنها را عبادت می‌کردید؟)

«وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأُوا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ». (سوره القصص: ۶۴) (به پرستش کنندگان گول خورده) گفته می‌شود:

انبازهای خود را (که معبودهای دروغینند) به فریاد خوانید (تا شما را یاری کنند). آنان ایشان را به فریاد می‌خوانند، ولی پاسخی بدانان نمی‌دهند. (در این هنگام) عذاب را (با چشم خود) می‌بینند (و آرزو می‌کنند): کاش! هدایت یافته و راهیاب می‌بودند (و امروز گرفتار چنین مجازات شدید نمی‌شدند).

ابن کثیر می‌گوید: هرچند که اعمال نیک کفار به اندازه‌ای نیست که بتوان آنرا با کفر شان مقایسه نمود، اما به منظور اظهار شقاوت و رسوایی آنان در انظار عموم، اعمالشان وزن کرده می‌شوند. النهایة، ابن کثیر: (۳۵/۲).

3 - کفار مکلف به فروع شریعتند همانطور که به اصول شریعت نیز مکلف هستند. لذا مورد سؤال قرار می‌گیرند پیرامون کوتاهی که در انجام تکلیف از آنان صورت گرفته است، قرطبی می‌گوید: مبنی بر اینکه کفار مکلف به فروع شریعت هستند و درباره فروع شریعت مورد سؤال قرار می‌گیرند، و در صورت کوتاهی در فروع مجازات می‌شوند، خداوند می‌فرماید: «وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ». (سوره فصلت: ۶ - ۷) (وای به حال مشرکان! به پاکسازی خود از لوٹ شرک نمی‌پردازند و به کارهای خیر دست نمی‌یازند)

و خداوند درباره مجرمین، چنین خبر داده است: «مَا سَأَلَكُمْ فِي سَفَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ * وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ». (سوره المدثر: ۴۲ - ۴۶) (چه چیزهائی شما را به دوزخ کشانده است و بدان انداخته است؟ می‌گویند: (در جهان) از زمره نمازگزاران نبوده‌ایم. و به مستمند خوراک نمی‌داده‌ایم. و ما پیوسته با باطل گرایان (هم‌نشین و هم‌صدا می‌شده‌ایم و به باطل و یاوه و عیبجوئی) فرو می‌رفته‌ایم. و روز سزا و جزای (قیامت) را دروغ می‌دانسته‌ایم). از آیه‌های مذکور روشن می‌گردد که مشرکان، مخاطب به ایمان، زندگی پس از مرگ، اقامه نماز و ادای زکات هستند. و روز قیامت درباره این امور مورد سؤال قرار خواهند گرفت و در صورت کوتاهی یا ترک آنها مجازات خواهند شد. (تذکره قرطبی: ۳۰۹).

4 - کفار، در کفر، معاصی و گناهان خود با هم تفاوت دارند و هرکس از آنان به میزان گناهان خود به دوزخ می‌رود و آتش دوزخ نیز درجات متفاوتی دارد، همان گونه که جنت دارای درجات متفاوت است، اگر کسی شدت کفر و گمراهیش زیاد باشد، عذابش نیز به همان میزان زیاد خواهد بود، حتی بعضی از کفار در پایین‌ترین درجه دوزخ خواهند بود، و منافقان از جمله این گروه هستند.

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ». (سوره النساء: ۱۴۵) (بیگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین‌ترین مکان آن هستند).

شیخ الاسلام ابن تمیمه میگوید: عذاب کسانی که بدیهایشان زیادند از عذاب کسانی که دارای بدی های کمتری می باشند، بیشتر است، و هرکدام از کفار که نیکی و حسنات داشته باشد از شدت عذاب آنها کاسته می شود، مانند اینکه عذاب ابو طالب از عذاب ابو لهب کمتر و سبک تر است، بنابراین این محاسبه کفار بخاطر بیان مراتب عذاب است نه بخاطر رفتن به بهشت. مجموع فتاوی، شیخ الاسلام (۳۰۵/۴).

امام قرطبی درباره وزن کردن اعمال کفار دو نکته را بیان می فرماید:
اول: در یک کفه ترازو کفر و گناهانشان گذاشته می شود، و کافر اعمال حسنه ای ندارد که در کفه دیگر ترازو گذاشته شوند، از این رو کفه اعمال بد، بدلیل خالی بودن کفه حسنات و نیکی ها، میچربد.

دوم: اعمال نیکی همچون: صلّه رحم، صدقه، غمخواری و همدردی با مردم که کافر انجام می دهند، در کفه خوبی و نیکی گذاشته می شوند، اما کفه بدیها - بدلیل سنگینی کفر و شرک - می چربد. (تذکره: ۳۱۲)

نکته اول صحیح است، چون اعمال نیک و معروف کافر به دلیل شرک و کفرش از بین رفته اند و هیچگونه ارزشی به آنها داده نخواهد شد، خداوند می فرماید: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ». (سوره الزمر: ۶۵) (اگر شرک ورزی کردارت (باطل و بی پاداش میگردد و) هیچ و نابود می شود).

«وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». (سوره البقرة: ۲۱۷) (کسی که از شما از آئین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می رود، و ایشان یاران آتش (دوزخ) می باشند و در آن جاویدان می مانند).

و در حدیث آمده است: «إن الله لا يقبل من العمل إلا ما كان خالصاً وابتغى به وجهه» (خداوند هیچ عملی را نمی پذیرد، جز آن را که صرفاً برای خشنودی خداوند صورت گرفته و از شرک و ریا خالص باشد). نسائی در باب جهاد از ابی امامه...

دوم: از روایات صحیح است که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: کافر در دنیا از پاداش اعمال نیک خود بهره می برد و در حالی وارد قیامت می شود که هیچ پاداشی از اعمال نیکش باقی نمانده است. در صحیح مسلم و مسند احمد آمده است که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إن الله لا يظلم مؤمناً حسنة، يعطي بها في الدنيا (وفي رواية يثاب عليها الرزق في الدنيا) ويجزي بها في الآخرة، وأما الكافر فيطعم بها بحسنات ما عمل بها لله في الدنيا، حتى إذا أفضى إلي الآخرة لم يكن له حسنة يجزي بها». سلسله الاحادیث الصحیحة (۸۲/۱) و شماره آن: ۵۳

(خداوند بر هیچ مؤمنی درباره اعمال نیک او ستم نمی کند. مؤمن در دنیا و در آخرت پاداش اعمال نیک خود را می بیند. اما کافر تمام پاداش اعمال نیک خود را در دنیا می گیرد و وقتی که به جهان آخرت می رود، هیچ اعمال نیکی برایش باقی نخواهد ماند).

توجیه آیات و روایاتی که راجع به عدم باز خواست کفار وارد شده اند:

اگر سؤال شود: با توجه به مباحث گذشته ثابت شد که کفار مورد سؤال و محاسبه قرار می گیرند، اگر چنین است، نصوص مخالف آنها را چگونه توجیه می کنید، از جمله اینکه خداوند میفرماید: «وَلَا يَسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ». (سوره القصص: ۷۸)

گناهکاران از گناهانشان سؤال (تحقیق و ترحیم) نمی شود، (بلکه سؤال توبیخ و تحقیر از ایشان می گردد).

«فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ». (سوره الرحمن: ۳۹) (در آن روز هیچ پری و انسانی از گناهش پرسش نمی گردد (چرا که آن روز زمان تخریب جهان است؛ نه وقت سؤال و پرسش یزدان).

«هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِفُونَ * وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ». (المرسلات: ۳۵ - ۳۶) (امروز، روزی است که (تکذیب کنندگان آیات الهی، دم نمی زنند و) سخن نمی گویند (چرا که خداوند بر دهانشان مهر سکوت می نهد). و بدیشان اجازه داده نمی شود تا پوزش بطلبند و عذر خواهی بکنند).

و امثال این نصوص: باید بگوییم که میان این نصوص و نصوص قبلی تضاد و تناقضی وجود ندارد. علما در راستای تطبیق و توفیق میان این دو گونه نصوص راههای متعددی را ارائه داده اند:

اول: کافران جهت شفا و آرامش و آسایش مورد بازخواست قرار نمی گیرند، بلکه جهت تهدید و تنبیه از آنان سؤال خواهد شد، به عنوان نمونه سؤلهایی همچون: چرا شما چنین و چنان عمل کردید؟ درباره سخن گفتن و عذرخواستن نیز چنین است، یعنی خداوند سخنان محبت آمیز با آنان نخواهد زد، بلکه سخنان قهر آمیز و همراه با تهدید متوجه آنان خواهد شد. «تذكرة»: ۲۸۶.

دوم: اینکه خداوند متعال سؤال استفهامی از آنان نخواهد کرد، زیرا که خداوند نسبت به اعمال آنها آگاه و عالم است و نیازی به استفهام ندارد، بلکه سؤال از کفار سؤال تثبیتی و تقریری خواهد بود، مثلاً از آنان سؤال می شود: چرا چنین کرده اید؟ «تذکر»: ۲۸۷ حسن بصری و قتاده می گویند:

از کفار درباره گناهانشان سؤال نخواهد شد، چرا که خداوند گناهان آنان را می داند و فرشتگان آنها را نوشته اند. لوامع الانوار البهية: (۱۷۴/۲).

سوم: اینکه کفار در بعضی از مراحل قیامت مورد بازخواست واقع می شوند، قرطبی می گوید: قیامت مراحل و موارد زیادی دارد، در بعضی مراحل از کفار سؤال صورت می گیرد و در برخی دیگر صورت نمی گیرد.

سفارینی می گوید: عکرمه از ابن عباس رضي الله عنه نقل می کند: روز قیامت مردم با اوضاع و احوال عدیده ای مواجه خواهند شد، روی همین اساس امام احمد رحمه الله در یک سری جوابهای قرآنی می گوید: ابتدا که انسانها زنده می شوند به مدت شصت سال نه حرف می زنند و نه اجازه عذر خواهی به آنان داده می شود تا معذرت خواهی کنند: «رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ». (سوره السجدة: ۱۲) (پروردگارا! دیدیم (آنچه خود را از آن به کوری زده بودیم) و شنیدیم (آنچه خود را از آن به کوری زده بودیم). هم اینک پشیمانیم) پس ما را (به جهان) بازگردان تا عمل صالح انجام دهیم (و سرافراز به خدمت برگردیم). ما (به قیامت و فرموده پیغمبرانت) یقین کامل داریم). و هنگامی که اجازه سخن گفتن به آنان داده می شود، به سخن در می آیند و به کشمکش می افتند: «ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ». (سوره الزمر: ۳۱) (سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان به نزاع و کشمکش می پردازید (و خدا در میانتان داوری می کند و حق هر کسی را به کف دستش می نهد).

یعنی موقع محاسبه و ارائه‌ی بی انصافی و بی عدالتی مخاصمه و مجادله می نمایند، سپس به آنان گفته می شود: «قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ». (سوره ق: ۲۸) (خدا می فرماید: در پیشگاه من ستیزه مکنید. من پیش از این شما را (از این سرنوشت شوم) بیم داده بودم).

چهارم: قرطبی راجع به آیه‌ی: «وَلَا يَسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ». (سوره القصص: ۷۸) (گناهکاران از گناهانشان سؤال (تحقیق و ترحیم) نمی شود، (بلکه سؤال توبیخ و تحقیر از ایشان می گردد).

بیان داشته که: این سؤال جهت جدا کردن مؤمنین از کافرین پرسیده می شود، یعنی اینکه روز قیامت فرشتگان نیازی به این ندارند که از کافر سؤال کنند: دین تو چیست؟ و تو در دنیا چه عملی را انجام داده‌ای؟ زیرا مؤمنان دارای چهره های تازه و سینه های باز و کافران دارای چهره های سیاه و غمگین خواهند بود و فرشتگان از آثار چهره آنها را شناسایی می کنند، لذا وقتی که فرشتگان ماموریت می یابند که کفار را به سوی دوزخ برانند، آثار و علایم ظاهری کفار برای شناسایی آنها کفایت می کند و به معرفی بیشتری نیاز ندارند. («تذکره»: ۲۸۷).

ازدواج دختران پیامبر اسلام با پسران ابولهب:

در مورد اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم چرا دو دختر خویش را به پسران ابو لهب، در حالیکه آنها مسلمان نبودند به ازدواج درآورد.

قبل از همه باید گفت که: دختران پیامبر صلی الله علیه وسلم بترتیب عبارتند از: (زینب، رقیه، ام کلثوم، و فاطمه). «زینب»، پیامبر صلی الله علیه وسلم او را به ازدواج «ابی عاص» در آورد. پس از اینکه ازدواج با مشرکین منع شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم او را از همسرش که مشرک بود جدا کرد، ولی بعداً که «ابی العاص» مسلمان شد پیامبر صلی الله علیه وسلم «زینب» را به او برگرداند.

«رقیه»، پیامبر صلی الله علیه وسلم او را به ازدواج «عتبه بن ابی لهب» در آورد. «ام کلثوم»، که خواهر کوچکتر رقیه میباشد، پیامبر صلی الله علیه وسلم او را به ازدواج «عتبه بن ابی لهب» در آورد.

«فاطمه زهراء» پیامبر صلی الله علیه وسلم او را به ازدواج علی بن ابی طالب در آورد. در حدود ۶ ماه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم او نیز وفات کرد. ولی هنگامی که خداوند سوره «المسد» (یعنی: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ) را نازل کرد، ابو لهب و همسرش «ام جمیل» که خداوند او را در قرآن «حمالة الحطب» یعنی «گرد آورنده هیزم» لقب داده است، عصبانی شدند و به پسرانش دستور دادند که دختران پیامبر صلی الله علیه وسلم را طلاق دهند و ابو لهب به پسرانش گفت که: «سر من بر سر شما دو تا حرام میباشد اگر دختران محمد را طلاق ندهید»، پس پسرانش دختران پیامبر صلی الله علیه وسلم را طلاق دادند، و این طلاق مدت زمان کمی پس از عقد کردن بود و هنوز بین آنها آمیزشی رخ نداده بود. (مراجعه شود به کتاب: الاستیعاب فی معرفة الأصحاب - صفحة: ۵۹۴).

سپس «حضرت عثمان بن عفان» با رقیه در مکه مکرمه ازدواج کرد و با او به حبشه مهاجرت کرد و در حبشه صاحب پسری شد که نام آنرا «عبد الله» گذاشت و از تاریخ به بعد کنیه عثمان «ابو عبد الله» شد.

و در جنگ بدر، از آنجاییکه «رقیة» مرض «حصبة» (بیماری که از اثر خوردن آب، سبزی و میوه آلوده به میان می آید) داشت و مریض بود، پیامبر صلی الله علیه و سلم عثمان را که نیت جهاد داشت امر کرد که نزد همسرش «رقیة» بماند، ولی «رقیة» سر انجام بعثت این مریضی وفات کرد.

سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم دخترش «أم کلثوم» را به ازدواج حضرت عثمان رضی الله عنه در آورد، و این ازدواج در ماه ربیع الأول سال سوم هجری بود، ولی فرزندی از او نصیبش نشد تا اینکه سرانجام در سال نهم هجری درگذشت، و از آنجاییکه عثمان با دو تا از دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم یکی پس از دیگری ازدواج کرد، به او «ذی النورین» یعنی: «صاحب دو نور» میگویند.

اما در مورد این مسئله که چرا پسران ابو لهب که دشمن خدا بود با دختران پیامبر که رسول الله بود ازدواج کردند به این علت بود که در اوائل اسلام ازدواج مسلمان با کافر هنوز جائز بود و منع نشده بود، و نهی آن بعداً نازل شد که خداوند فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاْمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (سوره الممتحنة / ۱۰) یعنی: (ای مؤمنان! چون زنان مؤمن مهاجر نزد شما بیایند پس آنان را امتحان کنید، خداوند به ایمان ایشان داناتر است، پس اگر آنان را مؤمن دانستید، آنان را به سوی کفار باز نگردانید، نه آن زنان بر آنان حلال‌اند و نه آن مردان بر این زنان حلال، و به آنان آنچه خرج کرده‌اند، بدهید، و بر شما گناهی نیست که با ایشان ازدواج کنید چون به ایشان مهرهای ایشان را بدهید و عصمت‌های زنان کافر را نگاه ندارید و آنچه را خرج کرده‌اید طلب کنید و مشرکان هم باید آنچه را که خرج کرده‌اند طلب‌کنند این حکم الهی است که در میان شما حکم می‌کند و الله دانایی با حکمت است.)

و پس از این آیه مسلمانان زنان کافرشان را طلاق دادند، و همچنین ازدواج با زنان کافر نیز منع شد از آنجاییکه خداوند فرمود: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ» (سوره البقرة/ ۲۲۱) یعنی: (و با زنان مشرک ازدواج نکنید، مگر آن که ایمان بیاورند)، باستثنای زنان یهودی و نصرانی که بعداً ازدواج با آنان مُباح گردید پس از نزول آیه: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (سوره المائدة / ۵) یعنی: (امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده و طعام اهل کتاب برای شما حلال است و عقیف بودن، یا آزاد بودن زن مؤمن، شرط صحت نکاح نیست بلکه از این ارشاد الهی استحاب برمی آید نه وجوب بنابراین، نکاح کنیز مسلمان و نکاح زنان غیرپاکدامن نیز برای مسلمان حلال است و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده به شرط این که مهرهای آنان را به آنان بپردازید و عفت جوینده باشید نه شهوت رانان، و نه آن که زنان را پنهانی دوست خویش بگیرید، و هر کس به ایمان کفر ورزد قطعاً عمل وی تباه شده و او در آخرت از زیانکاران است.)

پس بطور خلاصه میتوان گفت:

- 1 - در اوائل اسلام ازدواج مسلمان با کافر جائز بود.
- 2 - ازدواج دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم با پسران دشمن خدا أبو لهب در اوائل اسلام بود که هنوز جائز بود.
- 3 - هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و سلم دعوتش را آشکار کرد أبو لهب عصبانی شد و دشمنیش را آشکار کرد و همراه همسرش به پسرانشان دستور دادند که دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم را طلاق دهند.
- 4 - طلاق قبل از آمیزش بود، و این إکرامی بود از طرف خداوند به پیامبرش تا اینکه دخترانش در حالت بکر از ازدواج پسران أبو لهب خارج شوند.
- 5 - در اوائل اسلام، ازدواج مسلمان با کافر یک مسئله شایعی بود، ولی بعداً منع شد با استثنای ازدواج با زنان «أهل کتاب».

أبو لهب کیست؟

مؤرخین در مورد أبو لهب می نویسند که: أبو لهب تا قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، رابطه اش با او عادی و حسنه بود، ولی بعد از بعثت و در صدر اسلام به این دشمنی، مشهور گشت. چراکه از یک سو ریاست برادرش ابوطالب بر بنی هاشم - بعد از عبدالمطلب - که بطور جدی از پیامبر نیز حمایت می کرد، بر او گران بود، و از سوی دیگر، تعصب وی در دین أجدادش، سبب شد تا جزو سرسخت ترین دشمنان پیامبر گردد.

بعد از اینکه پیامبر به دستور خداوند، دعوت خود را در بین خویشاوندانش آشکار کرد، از همان زمان، أبو لهب بنای مخالفت و عدوات با او را گذاشت و شروع به تمسخر آن حضرت نمود و گفت که برای حفظ آئین آباء و أجدادش، باید در مقابل دین محمد بایستد.

سیرت نویسان می نویسند: روزی در بازار ذی العجاز (ظاهراً از بازارهای مکه بوده است) جوانی را دیدم که می گفت: «ایها الناس! قولوا لا اله الا الله تفلحوا». و مردی از پشت سر سنگ به پای او می زد و پای او را مجروح ساخته بود و فریاد می زد: ایها الناس! إنّه کذاب؛ ای مردم او دروغ می گوید، سخنی از وی باور نکنید!

پرسیدم: این شخص کیست؟ گفتند: آن محمد است که خود را پیامبر معرفی می کند، و این کاکایش أبو لهب است که او را تکذیب می کند.

هلاکتی سخت:

سیرت نویسان می نویسند: بعد از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم أبو لهب به علت مرضی «عدسه» نتوانست در جنگ «بدر» علیه مسلمانان شرکت کند ولی به جای خود «عاص بن هشام بن مغیره» یکی دیگر از دشمنان پیامبر را فرستاد. چون مرضی او ساری بود و مردم آن را مانند طاعون می دانستند، جرأت نمی کردند در وقت مرضی به عیادت شان بروند، تا مبادا خودشان به این مرضی مبتلاء نگردند.

مؤرخان مینویسد این مرضی سبب شده بود که اعضای خانواده ی خودش هم از ترس سرایت این مرضی او را برای دست و پنجه نرم کردن با مرضی و مرگ تنها بگذرانند.

بعد از اینکه أبو لهب مُرد، سه شب جنازه او در خانه ماند، حتی پسرانش ترسیدند تا نزدیک جسد اش بروند، بوی تعفن بدن او لحظه به لحظه زیاد و در هوا منطقه می پیچید، سرانجام شخصی از قریش نزد پسران أبو لهب آمد و گفت: آیا شما خجالت نمی کشید، چرا جسد پدرتان را بر نمی دارید، بوی بد او همه جا را فرا گرفته است. آنها گفتند: ما می ترسیم

خود نیز به این مرضی مبتلاء شویم، او گفت: من شما را کمک می‌کنم. بر اساس روایتی فرزندان وی مبلغی به چند حبشی پرداخت کردند و آنان جسد ابولهب را از خانه اش بیرون کش کردند. و از دور بر بدن ابولهب آب پاشیدند، سپس بی آنکه بدنش را دست بزنند آن را روی چوبی گذاشته و به دورترین نقاط مکه بردند و در بین یک چقری جسد آن را انداختند، و از دور آنقدر خاک، سنگ و کلوخ به روی بدن وی ریختند تا بدن، زیر آن سنگ ها و کلوخ ها پنهان گردید.

سبحان الله در برابر قهر الهی نه ثروت به درد انسان میخورد و مقام و مناصب حکومتی. واضح است اشرافیت دنیا، همراه با تحقیر آخرت انجامید.

قابل تذکر است که: افزون بر این، ناکامی که نصیب ابولهب شد که فرزندان او همان دینی را پذیرفتند که او تمام توانش را صرف مخالفت با آن کرده بود. در مرحله ای اول دخترش دُرّه از مکه به مدینه هجرت کرد و مسلمان شد. سپس هنگام فتح مکه (سال هشتم هجری قمری) دو تن از پسران اش به نام های عتبه و معتب به واسطه ی عباس بن عبدالمطلب (رض) به خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم رسیدند و با ایشان بیعت کردند.

دروس و عبرت های سوره مَسَد:

1 - در این سوره الله تعالی حکمش بر ابولهب که همان به هلاکت رسیدن و باطل شدن حيله و نیرنگ اش است، که برای رسول الله صلی الله علیه وسلم انجام می‌داد، بیان می‌کند.

2 - بنده ای که از الله تعالی اطاعت نمی‌کند، در هنگام نازل شدن عذاب، مال و فرزند، مقام و منصب، بنده را هیچگاه از عذاب بی‌نیاز نخواهد کرد، اگر در مسیر خشم الهی حرکت کند و کاری که موجب رضوان اوست ترک نماید.

3 - این سوره دلیل بر حرام بودن ادیت کردن مؤمنان است.

4 - با داشتن شرک و کفر خویشاوندی هیچ فایده ای ندارد؛ همان طور که ابو لهب کاکای رسول الله صلی الله علیه وسلم بود اما جایش در آتش شعله ور و سوزان است.

5 - در این سوره نشانه ای از نشانه های حیرت آور پروردگار نهفته است و آن این است که الله تعالی این سوره را هنگامی نازل کرد که ابو لهب و همسرش زنده بودند و هنوز نابود نشده بودند و آنها را از عذاب سخت و دردناکی که در انتظار شان است آگاه ساخت. اما با این وجود آنان ایمان نیاوردند. پس همان گونه که الله خبر داده بود؛ اتفاق افتاد زیرا تنها اوست که از غیب آگاهی دارد.

بادر نظر داشت اینکه ابولهب و همسرش مرده اند و استخوانهایشان حالا پوسیده شده اند، اما این آیات همچنان باید تلاوت شود تا مایه عبرت برای پیروان اولاده ابولهب ها و زیاد شدن قهر و عذاب الهی بر آنان گردد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

فهرست موضوعات و مطالب سُورَةُ مَسَدٍ (الْهَب)

شماره	نام سوره	معانی و محتوای سوره ها	صفحه
	مَسَدٍ (الْهَب)	- الْهَب-المسد = تَبَّتْ (شکسته باد)	
1		- محتوای سوره مسد: در این سوره حمله شدیدی با ذکر نام به یکی از دشمنان اسلام و پیامبر در آن عصر و زمان یعنی ابولهب شده است و اشاره می نماید که او و همسرش هر دو اهل دوزخ هستند.	
2		- جه تسمیه.	
3		- تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره مسد.	
4		- پیوند و ارتباط سوره مسد با النصر.	
5		- موضوع سوره مسد.	
6		- مهم ترین پیام در سوره مسد.	
7		- آشنایی با سوره مسد.	
8		- فضیلت سوره مسد.	
9		- شأن نزول سوره مسد.	
10		- ترجمه مختصر.	
11		- تفسیر سوره.	
12		- آیا واقعاً دست های ابو لهب بریده شد.	
13		- ابو لهب جهنمی است!	
14		- قیامت و موضوع سؤال و جواب از آنها.	
15		- ازدواج دختران پیامبر اسلام با پسران ابولهب.	
16		- ابو لهب کیست؟	
17		- هلاکتی سخت.	
18		- دروس و عبرت های سوره مَسَدٍ.	

مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها

1- تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399ق نوشته شده است. نویسندگان در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.

2- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد.

سال نشر: 1389 هجری قمری - محل نشر: احمد جام - افغانستان

3- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ .

4- تفسیر کابلی

تفسیر کابلی (ترجمه فارسی ترجمه عثمانی) مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه، مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه، ترجمه دری / فارسی: جمعی از علمای افغانستان.

5- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده، و از تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

6- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.

7- البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد. وی به تحقیق پیرامون کلمات هر آیه و اختلاف ترکیب ها و بلاغت، توجه خاصی مبذول داشته است.

8- تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم: تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهور به ابن کثیر. که از علماء ممتاز و محقق قرن هشتم به شمار می آید. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی می فرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).

9- تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» تألیف شیخ ناصر الدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ) در قرن هفتم هجری این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است. و در سال (1418 ق یا 1998 م) دار إحياء التراث العربی - بیروت - لبنان بچاپ رسیده است.

10- تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین »:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م).

ناشر: مؤسسة النور للمطبوعات مکان نشر: بیروت - لبنان (این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از محدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

11- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

علامه أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری، ناشر: دار المعرفة ، محل نشر: بیروت) شیخ طبری یکی از محدثین ، مفسر، فقهی ومؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

12- تفسیر ابن جزى التسهیل لعلم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبي مشهور به جُزىّ (متوفى 741ق) (ناشر: شركة دار الأرقم بن أبیالأرقم ، بیروت - لبنان) یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

13 - تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادی (متوفى 982) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مكتبة الرياض الحديثه بالرياض) .

14- تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفى سال 1387 هـ) . سال نشر 1408ق یا 1988 م. ناشر: دار الشروق، مکان نشر ، بیروت - لبنان

15- تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: عالم ومحقق مشهور اندلس (اسپانیا) علامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن بکر بن فرح القرطبی (متوفى سال 671 هجری) هدف اساسی وی از تألیف این تفسیر استنباط احکام ومسائل فقهی از قرآن کریم بوده است .

16- تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

17- تفسیر خازان:

نام تفسیر: « لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان » تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری می باشد).

18- روح المعانی (الوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق) سال نشر: 01 ینایر 2007 محل نشر ،ادارة الطباعة المنيرية تصوير دار إحيار التراث العربي.

19- جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن » تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور » مؤلف : حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی . (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵م) مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف 1426 هـ المدينة المنوره

20- زجاج: « تفسیر معانی القرآن فی التفسیر »:

مؤلف: الزجاج أو أبو إسحاق الزجاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السرى بن سهل الزجاج البغدادي است. (241 هجری - 311 هجری 855 - 923 - میلادی)

21- تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بوده مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسی المحاربی (المتوفی: 542هـ) سال نشر: سنة النشر: 1422 - 2001 ، دار ابن حزم.

22- تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسی بصری (61 هـ - 118 هـ ، 680 - 736 م) . وی از جمله تابعین بوده ، که در علوم لغت ، تاریخ عرب ، نسب شناسی ، حدیث ، شعر عرب ، تفسیر ، دسترسی داشت . و در ضمن حافظ بود ، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود . امام احمد حنبل درباره او می گوید: «او با حافظه ترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد ، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود . او در عراق به مرض طاعون در گذشت .

23- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

« تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل » مشهور به تفسیر کشاف . مؤلف : جار الله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: 1856 میلادی در دو جلد در کلکته بچاپ رسید ، سپس در سال 1291 در بولاق مصر ، و در سال های 1307 ، 1308 ، و 1318 در قاهره به چاپ رسیده است . محل نشر: انتشارات دار إحیا التراث العربی .

24- تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی) . تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است . سال طبع هفتم : 1402 هـ - 1981 م - محل طبع : دار القرآن الکریم ، بیروت - لبنان .

25- مفسر صاوی المالکی :

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم » مؤلف : احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است . سال و محل طبع : : بالمطبعة العامرة الشرفیة سنة 1318 هجرية .

26- سعید حوی :

حَوّی ، سعید ، حَوّی ، سعید ، مفسر « الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره 1405) ، که از مهم ترین و اثرگذارترین آثار حوی به شمار می آید . سال نشر : 1424 ق یا 2003 م ، محل نشر قاهره - مصر . موسسه دار السلام

27- تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر ، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ) تفسیر کبیر مهم ترین و جامع ترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است .

28- تفسیر سدی کبیر :

تفسیر سدی کبیر اثر «ابو محمد اسماعیل بن عبدالرحمان» ، معروف به سدی کبیر ،

متوفای ۱۲۸ هجری قمری از مردم حجاز است که در کوفه می‌زیست. وی مفسری عالی‌قدر و نویسنده‌ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره‌ی غزوات (جنگ‌های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می‌شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته‌ی تحریر در آمده است. «جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» می‌گوید: سدی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده‌اند.

29- تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز:

مؤلف: ابومحمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیه اندلسی (481 - 541 هجری)

30 - تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حبیبی

31 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده: شیخ‌زاده، محمد بن مصطفی

زبان: عربی

ناشر: دار الکتب العلمیة

سایر نویسندگان: نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد عبدالقادر - نویسنده: شیخ‌زاده، محمد بن مصطفی .

32 - تفسیر گلشاهی

مؤلف: دکتر آناتواق آخوند گلشاهی

موضوع: ترجمه و تفسیر کامل قرآن کریم

33 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده: شیخ‌زاده، محمد بن مصطفی

زبان: عربی

34 - تفسیر مجاهد

تفسیر مجاهد، اثر ابوالحجاج مجاهد (21 - متوفی 102 یا 103 یا 104 یا 105ق) فرزند جبر و یا جبیر مکی مخزومی از مفسران تابعین و علمای علوم قرآنی است.

35- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

36- صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

37- تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

38- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297 ، و أساس التقدیس صفحه 7).

39- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق) ، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

ترجمه و تفسیر « سُورَةُ مَسَدٍ (الْهَب) »

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان

و مسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره- جرمنی

درس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**